

فصلنامه علمی - پژوهشی «پژوهش های ادبی- قرآنی»

سال سوم/ شماره سوم/پائیز ۱۳۹۴

تحلیل ادبی درونمایه ی اصلی داستان یوسف(ع) در قرآن کریم

صدیقه زودرنج^۱ و الهام رحمتی^۲

چکیده

بررسی درونمایه که همان فکر مسلط بر هر عمل ادبی است، در داستان های قرآن از اهمیت خاصی برخوردار می باشد؛ چرا که کشف درونمایه یا مضمون داستان، باعث شناخت بهتر عمل داستانی و شخصیت های آن می شود و درنهایت فهم عمیق تر کلام خداوند را در پی دارد. داستان یوسف(ع) در قرآن کریم، درونمایه های فراوانی دارد تا جایی که به داستان درونمایه معروف شده است. در این میان، درونمایه ی اصلی داستان، دارای نقش محوری می باشد و سایر عناصر داستان بر گرد آن می چرخند و با شیوه های مختلف در جای جای داستان، آن را نمایان می سازند. در این پژوهش با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی، چگونگی ارائه ی درونمایه ی اصلی داستان و نیز شیوه های کشف آن تبیین شده است. یافته های پژوهش نشان می دهد: درونمایه ی اصلی در این داستان با یافتن سرنخ هایی به دست می آید که مهم ترین آن ها عبارتند از: شخصیت یوسف(ع)، حوادث داستان، گفتار شخصیت ها، سخنان راوی، صحنه های داستان و انگاره های تکرار.

کلید واژه ها: قرآن کریم، داستان یوسف(ع)، درونمایه ی اصلی

** تاریخ دریافت ۱۳۹۴/۰۷/۲۵ تاریخ پذیرش ۱۳۹۴/۱۰/۰۵

^۱ نویسنده مسئول: استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا همدان zoodranj_s@yahoo.com

^۲ کارشناس ارشد زبان و ادبیات عربی دانشگاه بوعلی سینا همدان ahmati_e177@yahoo.com

۱- مقدمه:

۱-۱ بیان مساله

داستان از عناصر مختلفی تشکیل می شود که در میان این اجزا، عنصر درونمایه نقش ویژه‌ای در فهم معنای داستان دارد. « اصطلاح درونمایه در اصل، به معنای موضوعی بود که یک خطیب قصد می‌کرد درباره اش خطابه‌ای ایراد کند... در سده‌های میانه درونمایه، معنای متن کتب مقدس را پیدا کرد که موعظه‌ها بر پایه‌ی آن شکل گرفته بودند» (ایرنا ریما، ۱۳۸۴: ۱۲۰). با توجه به تعریفی که امروزه از درونمایه به عنوان « فکر اصلی و مسلط در هر اثر ادبی » (میرصادقی، ۱۳۹۰: ۳۲۹) شده، دست یافتن به درونمایه‌ی داستان اهمیت خاصی پیدا می‌کند؛ زیرا بدون فهم آن، داستان فایده‌ای جز سرگرمی و تفریح برای ما نخواهد داشت.

قرآن کریم به عنوان کتاب زندگی، دریایی پهناور و عمیق از معارف الهی است؛ «هم در محتوا بی نیاز از علوم دیگران است و هم در دلالت بر آن‌ها مستغنی از چاره جویی اغیار» (جوادی آملی، ۱۳۸۲: ۲۸ و ۲۹)، که هر کس به اندازه‌ی درک و فهم و وسع خویش، از آن بهره می‌جوید.

داستان یوسف(ع) در قرآن کریم، یکی از داستان‌های جالب و شنیدنی است که وقایع آن فکر هر خواننده‌ای را به خود مشغول می‌سازد. این داستان از درونمایه ی اصلی و درونمایه های فرعی تشکیل می شود، به گونه ای که درونمایه های فرعی در جهت تبیین درونمایه ی اصلی داستان به کار می روند و باعث بسط و گسترش مفهوم درونمایه ی اصلی می شوند که این مساله زمینه های دقیق تر نشر تعالیم الهی را فراهم می کند.

بنابراین، چگونگی ارائه ی درونمایه ی اصلی و سرنخ های کشف آن در این داستان، به عنوان مساله ی تحقیق حاضر مطرح است. با توجه به این مساله و نیز ضرورت توجه به جنبه های ادبی داستان های قرآن در همین راستا سوالات زیر مطرح می گردد:

۱) درونمایه ی اصلی در داستان یوسف(ع) کدام است؟

۲) سرنخ های کشف درونمایه ی اصلی در این داستان چیست؟

۱-۲- پیشینه‌ی تحقیق

پژوهش‌های فراوانی در مورد داستان‌های قرآن از جمله داستان یوسف(ع) در قرآن به رشته‌ی تحریر درآمده که علاوه بر تفاسیر مختلف، کتاب‌ها و مقالات بسیاری در این رابطه وجود دارد. از میان کتاب‌هایی که در رابطه با داستان یوسف(ع) به نگارش درآمده است، می‌توان به موارد زیر اشاره نمود: ۱- "یوسف قرآن" نوشته‌ی محسن قرائتی که در آن نکات و پیام‌های اخلاقی، معرفتی و عرفانی مربوط به داستان یوسف به نگارش درآمده است. ۲- "یوسف قهرمان خوبی‌ها/نگاهی از منظر روان‌شناسی به داستان حضرت یوسف(ع)" نوشته‌ی سید مجتبی‌ی حورایی که نویسنده مسائل و نکات تربیتی موجود در این داستان را با رویکرد روانشناسی مورد بررسی قرار می‌دهد. ۳- "حکمت، هنر، زیبایی و عناصر نمایشی قصه‌ی یوسف(ع) در قرآن کریم" نوشته‌ی محمدعلی خبری که در این اثر به تحلیل عناصر نمایشی داستان یوسف و کشف جلوه‌های دراماتیک این داستان پرداخته شده است. ۴- "تحلیل عناصر ادبی و هنری داستان‌های قرآن" نوشته‌ی خلیل پروینی؛ نویسنده این اثر، عناصر ادبی عاطفه، خیال، اندیشه، اسلوب و نیز عناصر هنری داستان را در سه داستان نوح، موسی و یوسف(ع) مورد بررسی قرار داده است. برخی از مقاله‌های مربوط به این داستان هم عبارتند از: ۱- "خاستگاه هنر در دین. کنایه در قرآن، تحلیل داستان حضرت یوسف(ع)" اثر مستنصر میر، ترجمه‌ی ابوالفضل حری(مجله‌ی زیباشناخت، نیمه‌ی اول سال ۱۳۸۵ شماره‌ی ۱۴) که نویسنده با توجه به تعدادی از عناصر ادبی، داستان یوسف را مورد تحلیل قرار داده است.

۲- "بررسی حکمت و زیبایی قصه‌ی یوسف(ع) در قرآن کریم" نوشته‌ی محمدعلی خبری، سیدحبیب... آیت‌اللهی، محمد طاووسی و سیدحبیب... لزگی (مجله‌ی پژوهش‌های میان‌رشته‌ای قرآن کریم سال اول، ۱۳۸۷، شماره ۱) که نویسندگان در این مقاله، دو مسأله‌ی حکمت و نیز زیبایی‌شناسی را در داستان یوسف بررسی نموده‌اند و این داستان را داستانی حکمت‌محور به شمار آورده‌اند. با دقت در پژوهش‌های انجام شده در می‌یابیم که اگرچه در تعدادی از این آثار ارزشمند، عناصر هنری داستان یوسف -که درونمایه‌ی نیز یکی از آن‌هاست- مورد بررسی واقع شده، اما در هیچ یک از آن‌ها، درونمایه‌ی اصلی داستان یوسف(ع) و شیوه‌های کشف آن به طور مستقل بررسی نشده است.

۲- داستان

۲-۱- تعریف داستان

داستان به عنوان وسیله‌ای جهت جلب توجه و جذب افراد، امری مورد توجه بوده و کاربرد فراوانی دارد؛ به طوری که از این طریق می‌توان جهت تبلیغ یک عقیده و یا القای اندیشه‌ی مورد نظر و تثبیت معانی در ذهن خواننده بهره برداری کرد؛ چرا که در داستان‌ها، چه واقعی و چه ساختگی، الگوها و قهرمان‌هایی وجود دارد که تاثیر خود را در ذهن خواننده می‌گذارند (محدثی، ۱۳۶۵: ۱۴۷).

درباره با تعریف داستان، در کتاب واژه‌نامه‌ی هنر داستان نویسی این گونه آمده است: «داستان، توالی حوادث واقعی و تاریخی یا ساختگی است...داستان، شالوده‌ی هر اثر روایتی و نمایشی خلاقه است و در همه‌ی انواع این دو گروه، داستان رشته‌ی وقایعی است که برحسب توالی زمان روی می‌دهد.» (میرصادقی و ذوالقدر، ۱۳۷۷: ۹۵).

البته توالی داستان «مستلزم نظم، استمرار و پیشرفت است. یک واقعه، به وقوع امری مهم اشاره دارد که از علتی مقدم، نتیجه‌ای موخر، یا هر دو برخوردار است» (غلامرضایی، ۱۳۹۰: ۷۰).

فورستر، داستان را رشته‌ای از حوادث می‌داند که به ترتیب توالی زمانی رخ می‌دهند که اگر منظور، داستان باشد، می‌گوییم «خوب بعد؟» و اگر طرح باشد می‌پرسیم «چرا؟» (فورستر، ۱۳۸۴: ۱۱۸ و ۱۱۹).

محمود بستانی، داستان را یک بنای هندسی می‌داند که نویسنده اش یک یا چند حادثه را با یک هدف فکری معینی روایت می‌کند: «القصه فی اوسع دلالاتها-عمل فنی قائم علی بناء هندسی خاص، یصطنع کاتبها واحدا او جمله من الاحداث والمواقف والابطال والبیئات عبر لغة (السردي) او (الحوار) او کلیهما، وتتضمن (هدفا) فکریا محددًا...» (بستانی، ۱۴۰۹: ۴۲).

از تعاریف فوق چنین برمی آید: داستان به هر نوعی که باشد، یک هدف فکری خاصی را دنبال می‌کند و به صورت غیر مستقیم، اندیشه و پیام نویسنده‌ی خود را به مخاطبان منتقل می‌کند و به صورت‌های مختلف بر آن‌ها تاثیر می‌گذارد. علاوه بر این‌ها چیزی که در داستان

مهم می‌باشد، توالی حوادث داستان و عنصر زمان است به گونه‌ای که برای رسیدن به اهداف مورد نظر نویسنده، باید بین حوادث، رابطه‌ی علی و معلولی برقرار شود و هر حادثه‌ای، نشان دهنده‌ی حادثه‌ی دیگر باشد.

۲-۲- داستان‌های قرآن:

داستان، یکی از ابزارهایی است که خداوند در قرآن برای تربیت و هدایت بشری از آن استفاده می‌کند تا بشر با کاوش در زندگی اقوام پیشین و آگاهی از احوال آنها و سرانجام نیک و بدشان عبرت بگیرد و بتواند مسیر درست زندگی خود را بیابد و راه سعادت در پیش بگیرد.

از جمله ویژگی‌های داستان‌های قرآن این است که «از راه‌های مختلفی به تربیت و تهذیب می‌پردازد؛ گاهی از طریق گفت و گو، گاهی از طریق حکمت و پند آموزی و گاهی از طریق خوف و انذار» (طنطاوی، ۱۹۹۶: ۴) همچنین «داستان قرآنی، پرداختن به «واقعیت‌های موجود» است، پرداختن به واقعیت، بر اساس «گزینش» رخدادها، شخصیت‌ها و محیط‌های مناسب و مورد نظر» (غلامرضایی، ۱۳۹۰: ۹۶).

بنابراین برخی از برنامه‌های تربیتی و هدایتی قرآن کریم، در قالب داستان به انسان عرضه می‌شود.

در مورد اهداف داستان‌های قرآن نیز می‌توان گفت:

«عبرت‌گیری... گسترش قدرت تفکر، تثبیت و دلگرمی پیامبر(ص)، بیان خبرهای غیبی، آشنایی با سیره‌ی انبیا... آشنایی با قوانین و سنن ثابت، ارائه‌ی دعوت دینی... بیان قدرت» (مهدوی، ۱۳۸۱: ۸۷ و ۶۶) از مهم‌ترین هدف‌های داستان‌های قرآن است.

علاوه بر موارد فوق «ذکر داستان گذشتگان، تسلی خاطری بود برای پیامبر و مومنان اندک نخستین، و برای مومنان در هر عصر و زمان که از انبوه مخالفان و اکثریت قوم گمراه، وحشتی به خود راه ندهند و به نتیجه‌ی کار خود صد در صد امیدوار باشند و نیز هشدار و اندازی است برای جباران و ستمگران و گمراهان در هر عصر و زمان که مجازات الهی را از خود دور نینند» (ملکیان، ۱۳۹۱: ۱۳).

از مطالب فوق چنین نتیجه می‌گیریم: (۱) داستان‌های قرآن از جمله داستان‌های واقعی به شمار می‌روند. در حقیقت « قصه‌های قرآن یافتنی است نه بافتنی» (حورایی، ۱۳۸۹: ۱۰). (۲) آنچه که در داستان‌های قرآنی مهم است، فکر و اندیشه‌ی حاکم بر آن است. (۳) هدف از طرح داستان‌های قرآن، بعد تربیتی و هدایتی آن هاست نه سرگرم کردن خواننده‌ها. (۴) در این داستان‌ها شکل و قالب، تابع محتواست به طوری که هر یک از عناصر داستان، مطابق محتوای آن به کار می‌رود. (۵) قرآن کریم برای انتقال پیام خود، هر یک از عناصر داستانی را به صورت گزینشی و متناسب با اهداف مورد نظر خود نقل می‌کند. (۶) محتوای قصه‌های قرآن مربوط به همه‌ی زمان‌ها و دوران‌ها می‌باشد.

۳- درونمایه

داستان، از اجزاء و عناصر مختلفی تشکیل می‌شود که هر یک از این اجزاء، نقش مهمی در پیشبرد عمل داستانی دارند و در راستای درونمایه و فکر اصلی حاکم بر داستان انتخاب می‌شوند و در ارتباط با یکدیگر، داستان را پیش می‌برند. در این پژوهش از میان عناصر مختلف داستان، به بررسی درونمایه ی داستان می‌پردازیم.

۳-۱- مفهوم لغوی و اصطلاحی درونمایه: (Theme)

در فرهنگ اصطلاحات ادبی، درونمایه چنین تعریف شده است:

«درونمایه (مضمون) تشکیل شده از «درون» به معنی داخل و میان، به اضافه‌ی مایه به معنی اصل هر چیز، مصدر و اساس و در مجموع «درونمایه» به معنی اصل درونی هر چیز است. مضمون نیز در لغت به معنی در میان گرفته شده و آنچه از کلام و عبارت مفهوم شود، می‌باشد. در اصطلاح ادبیات، درونمایه و مضمون عبارت از فکر اصلی و مسلط در هر اثری است. خط یا رشته‌ای که در خلال اثر کشیده می‌شود و موقعیت‌های داستان را به هم پیوند می‌دهد.» (داد، ۱۳۹۰: ۲۱۹).

در جای دیگر گفته شده است: « درونمایه برآیند معنوی داستان است و از این رو در پرورش و پرداخت آن، همه‌ی عناصر داستانی به نحوی دخالت دارند. این دخالت بر اساس هماهنگی، نظم و انسجام درونی میان عناصر داستانی صورت می‌گیرد.» (مستور، ۱۳۷۹: ۳۲).

در تعریفی دیگر از درونمایه، در کتاب دانش نامه‌ی نظریه‌های ادبی معاصر چنین آمده است: «امروزه بهترین راه استفاده از «درونمایه» آن است که آن را محل تلاقی سطوح معنایی یک اثر ادبی بدانیم که ویژگی‌های ساختاری و صوری معینی نظیر ریتم و تکرار دارد. در نتیجه می‌توان درونمایه را ساخت معنایی اثر دانست که به واسطه‌ی عناصر صوری آن، در اثر پخش و منتشر شده است؛ از این دیدگاه درونمایه همچنان موضوعی قابل اعتنا و ارزشمند است.» (ایرنا ریما، ۱۳۸۴: ۱۲۲).

بنابراین می‌توان گفت: درونمایه، به عنوان فکر اصلی داستان، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است چرا که جهت فکری نویسنده‌ی خود را به صورت‌های مختلفی نشان می‌دهد. به گونه‌ای که درونمایه در سراسر داستان وجود دارد و هماهنگ کننده‌ی سایر عناصر داستان است تا بدین وسیله معنای مورد نظر نویسنده به خوبی انتقال یابد و به طور مستقیم و یا غیر مستقیم، خود را به خواننده نشان دهد به طوری که بدون درونمایه، داستان بی معنا و فاقد ارزش می‌شود و هدفی جز سرگرم کردن خواننده ندارد.

۳-۲- درونمایه‌ی اصلی و فرعی:

درونمایه‌های یک داستان به دو دسته تقسیم می‌شوند: اصلی و فرعی. بنابراین «اندیشه‌ی داستان یا اصلی و محوری است یا جزئی و فرعی. منظور از اندیشه‌ی محوری، آن چیزی است که تمام موضوع‌ها و افکار حول آن می‌چرخند و مقصود از اندیشه‌ی جزئی آن است که هدف اصلی قصه بیان آن نیست؛ اما در لابه لای صحنه‌ها و عبارات داستان وجود دارد و موجب افزایش رشد فکری، تربیتی، اخلاقی و دینی مخاطب می‌شود.» (عباس نژاد، ۱۳۸۵: ۶۰۷).

اندیشه‌های جزئی موجود در داستان، از اهمیت به سزایی برخوردار هستند؛ گاهی مفهوم داستان در برخی از جزئیات به صورت نمادین نمایان می‌شود. در این صورت، وجودشان در ظاهر و عمق داستان ضروری است و از هر جهت معنا و مفهوم داستان را گسترش می‌دهند (سلیمانی، ۱۳۸۳: ۱۵۱ و ۱۵۰). بنابراین می‌توان چنین نتیجه گرفت: درونمایه‌ی اصلی همچون محور مهم و سنگ بنای داستان است که درونمایه‌های جزئی و فرعی داستان، بر پایه‌ی آن استوارند و در عین حال که عامل بسط و توسعه‌ی مفهومی داستان به شمار می‌آیند، در جهت ارائه‌ی درونمایه‌ی اصلی، به پیش می‌روند، تا آن را پر رنگ و برجسته نشان دهند.

۳-۳- درونمایه در داستان‌های قرآن:

قرآن کریم در جای جای خود، پیوسته انسان‌ها را به تفکر و تعقل و پندآموزی دعوت می‌کند، تا انسان خود از طریق جستجو در آیات الهی، راه خود را بشناسد و به مقصد واقعی خویش دست یابد.

در هر متنی، عنصر درونمایه یا اندیشه وجود دارد؛ به گونه‌ای که افکار و اندیشه‌ها در متون مختلف به روش‌های متفاوت ارائه می‌شوند؛ در برخی از متن‌ها به صورت صریح و مستقیم و در برخی به صورت غیر مستقیم به کار می‌روند؛ اما در متون ادبی عموماً و در داستان خصوصاً، زبان هنری و بیان غیر مستقیم، نقش زیادی در القای افکار و اندیشه‌ها دارد. داستان‌های قرآن نمونه‌ی مناسبی از درگیری نیروهای متضاد است که مصداق چنین درگیری‌هایی در همه‌ی زمان‌ها و مکان‌ها یافت می‌شود (عباس نژاد، ۱۳۸۵: ۶۵). «محتوای اصلی اکثر قصه‌های قرآن در قالب مبارزه بین حق، به عنوان اصلی پایدار و همیشگی، و باطل همچون سرابی ناپایدار، ارائه می‌شود.» (کاظمی، ۱۳۷۹: ۳).

از این رو در مورد درونمایه‌ی داستان‌های قرآن، می‌توان گفت: «در اندیشه‌ها و افکار داستان‌های قرآن نیروهای خیر و شر با تمام قوا در مقابل هم ظاهر می‌شوند اما عاقبت، کار به نفع اهل خیر تمام می‌شود و خسران و خواری نصیب اهل باطل می‌گردد.» (عباس نژاد، ۱۳۸۵: ۶۵). بنابراین «منطق قرآن کریم به طور کلی در تمام زمینه‌ها این است که هیچ پناهگاهی در جهان هستی جز خدا وجود ندارد» (جوادی آملی، ۱۳۸۲: ۲۸۴).

از طرفی دیگر «هدف قرآن از قصه، پخش و نشر و گسترش یک اندیشه و تبیین دعوت اسلامی است و نیز هدم عقاید باطل و نقد آن‌ها و از بین بردن آثار سوء افکار از جان‌ها و دل‌ها. تم اصلی و محور محتوایی، همان اثرگذاری رخداده‌ها و وقایع است و از این رو قرآن، از اسم‌ها و مشخصات قهرمان‌ها، یا صرف نظر می‌کند و یا به صورت صفت‌های کلی و عام بیان کرده و به همین اکتفا می‌نماید؛ زیرا تاکید فراوان روی درگیری‌ها و برخوردهایی است که در ارتباط با جوانب یک فکر و ایمان و دعوت و ارزش مکتبی مطرح می‌شود» (محدثی، ۱۳۶۵: ۶۶).

همان طور که گفته شد، قرآن کریم، از قصه، در جهت اهداف تربیتی و هدایتی خود استفاده می‌کند، به گونه‌ای که گسترش و تبلیغ یک اندیشه و القای پیام مورد نظر به شیوه‌های

گونگونگی در قالب داستان، ارائه می‌شوند. علاوه بر این اندیشه و افکار داستان‌های قرآن بر پایه‌ی پیروزی همیشگی حق و نابودی باطل است که با بررسی عمیق عمل داستانی و چگونگی به کارگیری عناصر داستانی، می‌توان به برخی از اندیشه‌های مورد نظر دست یافت.

۴- داستان یوسف(ع)

۴-۱- داستان یوسف (ع) در یک نگاه

داستان یوسف (ع)، تنها داستانی است که در یک سوره به صورت کامل بیان شده است. آغاز این داستان با یک خواب شروع می‌شود؛ به گونه‌ای که حضرت یوسف (ع) در کودکی در رویای صادقه‌ای می‌بیند که یازده ستاره و ماه و خورشید بر او سجده می‌کنند، سپس با نقل این خواب برای پدر، حسادت و کینه‌ی برادران بر او افزون می‌شود و نقشی از بین بردن یوسف را می‌کشند. سر انجام او را با حیل‌هایی از پدر دور می‌سازند و به چاهی در بیابان می‌افکنند؛ آن گاه پیراهن خونین یوسف را نزد پدر می‌آورند که او را گرگ دریده است، سپس کاروانی در مسیر حرکت به سوی مصر، در کنار چاه توقف می‌کند و اهل کاروان، یوسف را می‌یابند و او را با خود به مصر می‌برند. در آن جا عزیز مصر، یوسف را خریداری و به عنوان غلام به همسرش هدیه می‌کند. یوسف بزرگ می‌شود و همسر عزیز مصر، دل باخته‌ی او می‌گردد و نقشی تصاحب وی را در سر می‌پروراند و به قصد مراوده او را در خانه اش زندانی می‌کند؛ اما به خواست خداوند، او نجات می‌یابد. زنان مصر از این ماجرا آگاه می‌شوند و همسر عزیز مصر برای خاموش ساختن صدای آنان، نقشی می‌کشد که همه‌ی آن‌ها در این نقشه، عنان از کف می‌دهند. سر انجام همسر عزیز تصمیم بر زندانی کردن یوسف می‌گیرد. یوسف در زندان با افرادی آشنا می‌شود و خواب آن‌ها را تعبیر می‌کند، سپس پادشاه مصر خوابی می‌بیند که تمام معبران مصر از تعبیر آن عاجز می‌مانند. یکی از زندانیان آزاد شده، یوسف را برای تعبیر خواب به پادشاه معرفی می‌کند. یوسف خواب را بر هفت سال خشک سالی و سپس هفت سال فراوانی تعبیر می‌کند. پادشاه او را فرا می‌خواند؛ اما یوسف از رفتن به نزد وی امتناع می‌ورزد تا قضیه‌ی بریده شدن دست زنان و پاکی خودش بر پادشاه روشن گردد. پس از ثابت شدن پاکی یوسف، پادشاه او را نزد خود می‌آورد و وی را به عنوان عزیز مصر بر می‌گزیند. بعد از هفت سال، قحطی و خشک سالی همه جا را فرا می‌گیرد و برادران یوسف به قصد خرید گندم به مصر می‌آیند. یوسف آن‌ها را می‌شناسد و به آن‌ها وعده می‌دهد اگر در مراجعه‌ی بعدی، برادر کوچکشان را

همراه خود بیاورند، می‌توانند گندم بیشتری دریافت کنند. سپس برادران با اصرار، پدر را راضی می‌کنند و این بار همراه برادرشان بنیامین به مصر می‌روند. در مسیر باز گشت، یوسف، برادرش بنیامین را با نقشه‌ای نزد خود نگه می‌دارد و برادران ناامید نزد پدر بر می‌گردند. پدر از فراق فرزند نابینا می‌شود، سپس برادران به دستور پدر بار دیگر برای یافتن یوسف و برادرش به مصر می‌روند. در آن جا برادران و یوسف یکدیگر را می‌شناسند و یوسف ستم‌هایی را که برادران در مورد او مرتکب شده بودند، به آن‌ها یادآوری می‌کند و فرزندان یعقوب، بار دیگر به برتری یوسف پی می‌برند. آن‌گاه یوسف، پیراهنش را برای شفای چشمان پدر به کنعان می‌فرستد و پدر با مالیدن پیراهن بر چشمانش، بینا می‌شود. سرانجام یعقوب و خانواده اش به مصر می‌آیند. آن‌گاه پدر همراه فرزندان بر یوسف سجده می‌کنند. بدین ترتیب، خواب یوسف(ع) در مورد یازده ستاره و ماه و خورشید در حال سجده، تعبیر می‌گردد.

۴-۲- داستان یوسف(ع)، بهترین داستان

داستان یوسف(ع) بهترین داستان است؛ « نَحْنُ نَقُصُّ عَلَيْكَ أَحْسَنَ الْقَصَصِ بِمَا أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ هَذَا الْقُرْآنَ وَإِنْ كُنْتَ مِنْ قَبْلِهِ لَمِنَ الْغَافِلِينَ » (۳). « ما نیکوترین سرگذشت را به موجب این قرآن که به تو وحی کردیم، بر تو حکایت می‌کنیم، و تو قطعاً پیش از آن از بی‌خبران بودی » (۳) (ترجمه ی فولادوند، ۱۴۱۵: ۲۳۵).

در این داستان، پیام‌ها و عبرت‌های بسیاری نهفته است که فکر هر انسانی را به خود جلب می‌کند. این داستان، زوایای مختلف زندگی یک انسان کامل را که از امتحان‌های سخت و رنج آور عبور کرده و به بالاترین درجه‌ی اخلاص دست یافته است، در مقابل ما نمایان می‌سازد.

این داستان، بهترین است؛ زیرا « ولایت خداوند را نسبت به بنده اش مجسم می‌سازد، که چگونه او را در راه محبت و سلوک راهش تربیت نموده، از حسیض ذلت به اوج عزت کشانید، و دست او را گرفته از ته چاه اسارت و طناب بردگی و رقیقیت و زندان عذاب و شکنجه به بالای تخت سلطنت بیاورد. و اگر [قصص] به معنای مصدر (قصه سرایی) باشد، باز هم سرآیدن قصه‌ی یوسف به آن طریق که قرآن سروده، بهترین سرآیدن است؛ زیرا با این که قصه‌ی عاشقانه است، طوری بیان کرده که ممکن نیست کسی چنین داستانی را عقیف تر و پوشیده تر از آن بسراید » (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۰۲).

داستان یوسف(ع)، بهترین داستان است؛ چرا که «این داستان شعله‌ی امید را در دلها زنده می‌دارد و فاصله‌ی میان قعر چاه و سریر عزت را کوتاه می‌سازد. فرجام نیک پرهیزگاران را آشکارا می‌کند و رسوایی و ناکامی خطاکاران را بر ملا می‌گرداند. لذت عفو و اغماض و خویشتن داری را به نوع بشر می‌شناساند» (خزائلی، ۱۳۷۱: ۶۷۰). و «دارای فواید و نکته‌ها و جریان‌های شگفت انگیز بسیاری است که سایر داستان‌ها چنین نیست، و امتداد آن نیز بیش از سایر داستان‌هاست» (طبرسی، ۱۳۶۰: ۱۵۸).

و در نهایت در این داستان «حقایق عالی آسمانی از توحید، اخلاص، زهد، تقوا، عفت و هر چه که برای تربیت یک انسان کامل لازم است» (ضیاء آبادی، ۱۳۸۳: ۸) نقل شده است.

بنابراین داستان یوسف، با توجه به مضامین عالی مطرح شده در آن، سبک و ساختار منسجم، تبیین موضوعات متنوع و مسائل مختلف زندگی با شیوه‌های بیانی جذاب و ... یکی از بهترین داستان‌ها به شمار می‌آید.

۵- درونمایه‌ی اصلی در داستان یوسف(ع):

داستان یوسف(ع) در قرآن کریم، دوران‌های مختلفی از زندگی ایشان را نشان می‌دهد که با تدبیر در تمام مراحل داستان، مضمون و اندیشه‌ی اصلی آن دریافت می‌شود.

درونمایه‌ی اصلی این داستان، بیان «ولایت خدای تعالی نسبت به بندگان مخلص است» (طباطبایی، ۱۳۸۷: ۱۰۰) به گونه‌ای که این مساله در جای جای داستان به چشم می‌خورد و حوادث داستان در جهت تقویت این غرض در حرکت هستند؛ بدین ترتیب که خداوند امور یوسف را بر عهده می‌گیرد، هر چند اسباب ظاهری علیه او باشند. هر پیشامدی که سد راه او می‌شود، خداوند همان پیشامد را مایه‌ی رشد و تعالی یوسف قرار می‌دهد. برادران یوسف، قصد ذلیل کردن او را داشتند ولی خداوند وی را به بزرگی و مکنت رسانید؛ همسر عزیز، یوسف را متهم ساخت ولی طولی نکشید پاکی یوسف(ع) اثبات و از مقربان پادشاه شد؛ همان پیراهنی که باعث نابینایی یعقوب شد، همان پیراهن باعث شفای پدر گشت (همان: ۹۸ و ۹۹).

بنابراین در کل داستان، ولایت خداوند بر بنده‌ی مخلص خود و پشتیبانی از او در برابر تمام توطئه‌ها، کاملاً نمایان و مشهود است.

۵-۱- شیوه های ارائه ی درونمایه در داستان یوسف(ع):

در مورد شیوه های ارائه ی درونمایه در داستان های قرآن می توان گفت: خداوند، در داستان های قرآن، با علم به ویژگی های فطری و روانی انسان ها، از شیوه ی ارائه ی غیر مستقیم به بهترین شکل مناسب استفاده کرده است؛ هر چند در خیلی موارد از روش القای مستقیم، در قالب جمله های تعلیمی و اخلاقی نیز استفاده شده است. (عباس نژاد، ۱۳۸۵، ۶۰۶). بنابراین درونمایه ی اصلی در داستان یوسف(ع) بیشتر به صورت غیر مستقیم در خلال حوادث داستان، گفت و گوی شخصیت ها و اعمال و رفتار آن ها ارائه شده است که در بخش شیوه های کشف درونمایه بدان ها اشاره می کنیم. به عنوان نمونه ای از ارائه ی مستقیم که از زبان راوی نقل شده است، می توان به این آیه اشاره کرد: «... كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (۲۴) و پی برد که خداوند چگونه بر بنده ی مخلص خویش ولایت دارد.

۵-۲- شیوه ی کشف (سرنخ های کشف) درونمایه ی اصلی:

شیوه های مختلفی برای کشف پیام داستان وجود دارد که بعضی اوقات برای رسیدن به آن، می توانیم به تغییرات شخصیت اصلی در داستان و یا عبرتی که گرفته و یا به حاصل درگیری موجود در داستان و همچنین اسم داستان، توجه کنیم (پراین، ۱۳۷۶: ۶۸).

« کشف درونمایه یا معانی یک اثر، مستلزم ایجاد ارتباط بین اثر و جهان بیرون آن است. این ارتباطها همان معنا هستند.» (اسکولز، ۱۳۸۳: ۲۱).

در مواردی که درونمایه صریح و آشکار مطرح نمی شود، باید به دنبال سرنخ هایی باشیم؛ از جمله ی آن ها عنوان داستان است که گاهی تفکر ما را به سمت خاصی هدایت می کند، همچنین می توان به بندهایی از داستان اشاره کرد که گاهی خود، حالت تفسیر دارند، گاهی هم باید برای رسیدن به درونمایه به مواردی ظریف تر همچون: تکرارها، کنایه ها و لحن داستان توجه کرد تا بتوان به معنای مورد نظر دست یافت (همان، ۱۳۸۳: ۲۵ و ۲۳). بنابراین، داستان ها به صورت مستقیم و غیر مستقیم، درونمایه های خود را ارائه می دهند. البته در داستان های خوب، درونمایه، بیشتر به صورت غیر مستقیم مطرح می شود که کشف و درک آن ها، مستلزم درک ظرافت های موجود در داستان یا همان سرنخ ها و همچنین مطالعه ی عمیق آن می باشد.

۵-۲-۱- سرنخ اول: شخصیت یوسف(ع)

اولین سرنخ در کشف درونمایه‌ی اصلی داستان یوسف(ع)، شخصیت ایشان می‌باشد؛ همان طوری که از داستان بر می‌آید، حضرت یوسف(ع) خود، نمونه‌ی یک انسان مخلص است و در طول زندگی پر فراز و نشیب خویش، با یاری خداوند، توانسته از طوفان‌های زندگی عبور کند و به مقام‌هایی که پروردگارش برای او مقدر کرده، دست یابد. نمونه‌هایی از داستان نمایانگر این مطلب است: هنگامی که یوسف(ع) گرفتار مکر زلیخا می‌شود، پناهگاهی جز خداوند برای خود نمی‌یابد «... قَالَ مَعَاذَ اللَّهِ...» (۲۳) و بدین ترتیب خداوند او را از بدی می‌رهاند «وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ وَ هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ» (۲۴). در جای دیگری یوسف(ع) از خداوند می‌خواهد تا او را از مکر زنان نجات دهد «قَالَ رَبِّ السَّجْنُ أَحَبُّ إِلَيَّ مِمَّا يَدْعُونَنِي إِلَيْهِ وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنُّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (۳۳) و بار دیگر خداوند مکر دیگران را از بنده‌ی مخلصش دور می‌کند: «فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ» (۳۴).

۵-۲-۲- سرنخ دوم: حوادث داستان

دومین سرنخ، حوادث داستان است که خود، حالت تفسیر دارند:

در بخش‌های نخستین داستان، شاهد تلاش‌ها و نقشه‌های فرزندان یعقوب، برای از بین بردن یوسف و نشان دادن برتری خودشان، هستیم: «إِذْ قَالُوا لِيُوسُفُ وَ أَخُوهُ أَحَبُّ إِلَيْنَا مِنَّا وَ نَحْنُ عُصْبَةٌ إِنَّ أَبَانَا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ» (آیه‌ی ۸)، «اقْتُلُوا يُوسُفَ أَوْ اطْرَحُوهُ أَرْضًا...» (آیه ۹)، «وَ أَلْقُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ...» (۱۰)، «أَرْسَلَهُ مَعَنَا غَدًا...» (۱۲)، «فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ...» (۱۵)، «وَ جَاؤُا بِهِمْ عِشَاءً يَبْكُونَ» (۱۶)، «وَ جَاؤُا عَلَى قَمِيصِهِ بِدَمٍ كَذِبٍ...» (۱۸)، «وَ سَرَّوْهُ بِثَمَنٍ بَخْسٍ دَرَاهِمَ مَعْدُودَةٍ وَ كَانُوا فِيهِ مِنَ الرَّاهِدِينَ» (۲۰).

اما مشاهده می‌کنیم که به خواست و اراده‌ی خداوند، تلاش‌های برادران، به سرانجام خود نمی‌رسد و بر خلاف انتظار آن‌ها، یوسف(ع) به بزرگی و مقام و منزلت دست می‌یابد و آن‌ها خود در مقابل پدر و یوسف(ع) رسوا و ذلیل می‌شوند. «...وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ وَ لِنُعَلِّمَهُ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (۲۱)، «وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ» (۲۲)، «وَ قَالَ الْمَلِكُ أَتُوتَنِي بِهِ

أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ» (۵۴)، «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَيْهِ قَالُوا يَا أَيُّهَا الْعَزِيزُ مَسْنَا وَ أَهْلَنَا الضَّرُّ وَ جِئْنَا بِبِضَاعِهِ مُرْجَاءً...» (۸۸)، «قَالُوا تَاللَّهِ لَقَدْ أَثْرَكَ اللَّهُ عَلَيْنَا...» (۹۱)، «فَلَمَّا دَخَلُوا عَلَى يُوسُفَ...» (۹۹)، «وَ رَفَعَ أَبُوئِهِ عَلَى الْعَرْشِ وَ خَرُوا لَهُ سَجْدًا...» (۱۰۰).

در بخش دیگری از وقایع داستان، مکر همسر عزیز و زنان را شاهد هستیم که برای رسیدن به یوسف، به او تهمت ناپاکی می‌زنند و او را به زندان می‌افکنند؛ «رَاوَدَتْهُ الَّتِي هُوَ فِي بَيْتِهَا عَنْ نَفْسِهِ وَ غَلَقَتْ الْأَبْوَابَ وَ قَالَتْ هَيْتَ لَكَ...» (۲۳) «...قَالَتْ مَا جَزَاءُ مَنْ أَرَادَ بِأَهْلِكَ سُوءًا إِلَّا أَنْ يُسْجَنَ أَوْ عَذَابٌ أَلِيمٌ» (۲۵)، «...وَ لَئِنْ لَمْ يَفْعَلْ مَا أَمْرُهُ لَيُسْجَنَنَّ وَ لَيَكُونَا مِنَ الصَّاغِرِينَ» (۳۲)، «ثُمَّ بَدَأَ لَهُمْ مِنْ بَعْدِ مَا رَأَوُا الْآيَاتِ لَيَسْجُنَنَّهُ حَتَّى حِينٍ» (۳۵).

ولی به فضل خداوند، همین مکر و حيله، باعث اثبات پاکی یوسف به همگان و پادشاه می‌شود؛ به گونه ای که همسر عزیز و زنان مصر خود به پاکی یوسف(ع) اعتراف می‌کنند. «... قُلْنَ حَاشَ لِلَّهِ مَا عَلِمْنَا عَلَيْهِ مِنْ سُوءٍ...» (۵۱)، «ذَلِكَ لِيَعْلَمَ أَنِّي لَمْ أَخُنْهُ بِالْغَيْبِ وَ أَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي كَيْدَ الْخَائِبِينَ» (۵۲).

بخش دیگری از حوادث داستان، حاکی از خوابی است که حسادت برادران را برمی‌انگیزد و باعث گرفتاری یوسف(ع) می‌شود؛ «إِذْ قَالَ يُوسُفُ لِأَبِيهِ يَا أَبَتِ إِنِّي رَأَيْتُ أَحَدَ عَشَرَ كَوْكَبًا وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ رَأَيْتُهُمْ لِي سَاجِدِينَ» (۴)، «قَالَ يَا بُنَيَّ لَا تَقْصُصْ رُؤْيَاكَ عَلَى إِخْوَتِكَ فَيَكِيدُوا لَكَ كَيْدًا إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُبِينٌ» (۵). سپس خواب دیگری باعث نجات یوسف می‌گردد، البته خوابی که توسط پادشاه دیده می‌شود؛ «وَ قَالَ الْمَلِكُ إِنِّي أَرَى سَبْعَ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ يَأْكُلُهُنَّ سَبْعٌ عِجَافٌ...» (۴۳)، «يُوسُفُ أَيُّهَا الصِّدِّيقُ أَفْتِنَا فِي سَبْعِ بَقَرَاتٍ سِمَانٍ...» (۴۶)، «... وَ قَالَ الْمَلِكُ أَتُؤْتِنِي بِهِ أَسْتَخْلِصُهُ لِنَفْسِي فَلَمَّا كَلَّمَهُ قَالَ إِنَّكَ الْيَوْمَ لَدَيْنَا مَكِينٌ أَمِينٌ» (۵۴)، «وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُونَ مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ» (۵۶).

تمام این حوادث، به زیبایی تمام، ولایت خداوند بر بنده ی خود و رعایت و سرپرستی ذات اقدسش از وی را نشان می‌دهد که در تار و پود حوادث داستان تنیده شده است.

۵-۲-۳- سرنخ سوم: گفتار شخصیت‌ها

سومین سرنخ، گفتارها و سخنانی است که از زبان یکی از شخصیت‌ها، در صحنه‌های مختلف داستان و بویژه در پایان صحنه‌ها، بیان می‌شود؛ همچون آیه‌ی « وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ يَعْقُوبَ .. » (۶). این آیه از زبان یعقوب (ع) به فرزندش یوسف (ع)، بیانگر این است که تمام مقام‌ها و منزلت‌ها از جانب خداوند است و با توجه به علم و حکمت خود، آن را برای هر کس که بخواهد، قرار می‌دهد. این سخنان در آیات دیگر از این قرارند:

« وَ اللَّهُ الْمُسْتَعَانُ عَلَى مَا تَصِفُونَ » (۱۸): از زبان حضرت یعقوب (ع)، بیانگر یاری خداوند در برابر نقشه‌ها است.

«... وَ إِلَّا تَصْرِفْ عَنِّي كَيْدَهُنَّ أَصْبُ إِلَيْهِنَّ وَ أَكُنُّ مِنَ الْجَاهِلِينَ» (۳۳): از زبان حضرت یوسف (ع)، بیانگر این است که خداوند، تنها نجات دهنده‌ی انسان از مکر و حيله‌ی دشمنان است.

« ... وَ أَنْ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْخَائِنِينَ » (۵۲): از زبان یوسف (ع)، بیان کننده‌ی این است که خداوند، کید خائنان را به سرانجام نمی‌رساند.

« ... إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي... » (۵۳): از زبان یوسف (ع)، بر این نکته تاکید دارد که تنها خداوند است که انسان‌ها را از بدی‌ها نجات می‌دهد.

« فَاللَّهُ خَيْرٌ حَافِظًا وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ » (۶۴): از زبان یعقوب (ع)، بیانگر این است که خداوند، تنها حافظ بندگان خویش است.

« قَالَ اللَّهُ عَلَى مَا نَقُولُ وَكِيلٌ » (۶۶): از زبان یعقوب (ع)، بر این نکته تاکید دارد که خداوند وکیل تمام گفته‌های ماست.

« وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا تَصِفُونَ » (۷۷): از زبان یوسف (ع)، بیانگر این است که خداوند به همه‌ی کارهای بشر دانا ست.

« ... قَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَيْنَا إِنَّهُ مَنْ يَتَّقِ وَيَصْبِرْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ » (۹۰): از زبان یوسف (ع)، بر این نکته تاکید دارد که این خداوند است که به انسان‌ها منت می‌گذارد، و اجر نیکوکاران و پرهیزکاران را ضایع نمی‌کند.

۵-۲-۴- سرنخ چهارم: راوی داستان (خداوند)

چهارمین سرنخ، روایت، در داستان است که با تعبیر مختلف، نمایانگر درونمایه ی اصلی است.

« وَ اللَّهُ غَالِبٌ عَلَى أَمْرِهِ وَ لَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ » (۲۱): از زبان راوی (خداوند)، این نکته را نشان می‌دهد که قدرت خداوند بالاتر از همه ی قدرت هاست.

« وَ لَمَّا بَلَغَ أَشُدَّهُ آتَيْنَاهُ حُكْمًا وَ عِلْمًا وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ » (۲۲): از زبان راوی (خداوند)، بیانگر این است که نعمت‌های ویژه‌ای چون علم و حکمت، از جانب خداوند برای بندگان خاص و فرمانبردار وی در نظر گرفته می‌شود.

« ... هَمَّ بِهَا لَوْ لَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَ الْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ » (۲۴): از زبان راوی (خداوند)، این مساله را نشان می‌دهد که اگر یاری خداوند نباشد، انسان نمی‌تواند از مهلکه‌ها نجات یابد.

« فَاسْتَجَابَ لَهُ رَبُّهُ فَصَرَفَ عَنْهُ كَيْدَهُنَّ... » (۳۴): از زبان راوی (خداوند)، نشان دهنده ی این است که خداوند متعال انسان‌های مخلص را از مکر دشمنان، نجات می‌دهد.

« نَرَفَعُ الدَّرَجَاتِ مَنْ نَشَاءُ وَ فَوْقَ كُلِّ ذِي عِلْمٍ عَلِيمٌ » (۷۶): از زبان راوی (خداوند)، بیانگر این است که خداوند، درجات بندگان را بالا می‌برد و علم او بالاتر از علم هاست.

« وَ كَذَلِكَ مَكَّنَّا لِيُوسُفَ فِي الْأَرْضِ يَتَّبِعُوا مِنْهَا حَيْثُ يَشَاءُ نُصِيبُ بِرَحْمَتِنَا مَنْ نَشَاءُ وَ لَا نُضِيعُ أَجْرَ الْمُحْسِنِينَ » (۵۶): از زبان راوی (خداوند)، گویای این مطلب است که تمام نعمت‌ها و بهره مندی انسان‌ها، از جانب خداوند است.

۵-۲-۵- سرنخ پنجم: صحنه‌های داستان

چهارمین سرنخ، صحنه‌های خاصی از داستان است که مخاطب را به درونمایه‌ی اصلی، رهنمون می‌شود. در این میان به نمونه‌های زیر اشاره می‌کنیم:

در صحنه‌ی « فَلَمَّا ذَهَبُوا بِهِ وَ أَجْمَعُوا أَنْ يَجْعَلُوهُ فِي غِيَابَتِ الْجُبِّ وَ أَوْحَيْنَا إِلَيْهِ لَتُنَبِّئَنَّهُمْ بِأَمْرِهِمْ هَذَا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ » (۱۵): در اینجا، تمام اجزای صحنه و اعمالی که در آن انجام می‌شود، ما را به کشف درونمایه، نزدیک می‌کند؛ در عین حال که برادران، تمام تلاش خود را به کار می‌گیرند تا یوسف را به ذلت بیفکنند، ولی خواست و اراده‌ی خداوند، نشان دهنده‌ی حوادث دیگری است؛ بدین گونه که آن‌ها را در رسیدن به اهداف شوم خود، ناکام می‌گذارد.

همچنین صحنه‌ی شهادت شاهد به بی‌گناهی یوسف، که در این صحنه، یاری خداوند به وضوح به چشم می‌خورد. « وَ شَهِدَ شَاهِدٌ مِنْ أَهْلِهَا إِنْ كَانَ قَمِيصُهُ... (۲۶) فَلَمَّا رَأَى قَمِيصَهُ قَدْ مِنْ دُبُرٍ قَالَ إِنَّهُ مِنْ كَيْدِكُنَّ إِنَّ كَيْدَكُنَّ عَظِيمٌ » (۲۸).

۵-۲-۶ سرنخ ششم: انگاره‌های تکرار

پنجمین سرنخ، انگاره‌های تکرار می‌باشد که به نوعی نشان دهنده‌ی درونمایه‌ی داستان است. برای نمونه:

آیه « وَ كَذَلِكَ يَجْتَبِيكَ رَّبُّكَ وَ يُعَلِّمُكَ مِنْ تَأْوِيلِ الْأَحَادِيثِ وَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ وَ عَلَى آلِ يَعْقُوبَ كَمَا أَتَمَّهَا عَلَى أَبَوَيْكَ مِنْ قَبْلُ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْحَاقَ إِنْ رَّبُّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ » (۶)

در این آیه، تکرار فعل‌های مضارع منسوب به خداوند که حاکی از استمرار این افعال می‌باشد، از قبیل: «یجتبیک»، «یعلّمک»، «یتّم» و همچنین تکرار ضمیر کاف-که مرجع همه‌ی آن‌ها یوسف(ع) می‌باشد- به عنوان مفعول به این افعال و مضاف الیه "رب" ولایت خاص خداوند بر بنده خویش را نشان می‌دهد.

تکرار عبارت‌ها ی « إِنْ رَّبُّكَ عَلِيمٌ حَكِيمٌ » (۶)، « إِنَّهُ هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ » (۸۳)، « انه هُوَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ » (۱۰۰) در جای جای این داستان، به نوعی دیگر درونمایه‌ی اصلی را برجسته

می‌سازد؛ به طوری که موکد این نکته است که خداوند با علم و حکمت خویش، عهده دار امور بندگان مخلص خود است.

بنابراین با توجه به حوادث داستان، نقشه ها و توطئه های مکرر بدخواهان و ناکامی پی در پی آنان در رسیدن به اهداف خود و از طرفی دیگر حمایت همیشگی و پیوسته ی خداوند از بنده ی مخلص خویش و رساندن او به مقام های بلند، حاکی از این مطلب است که تمام نعمت های موجود در دست انسان، گشایش در امور، نجات انسان ها، عملی شدن نقشه ها و تمامی تدبیرها به دست خداوند است و بدون اذن او هیچ سببی، مؤثر و کارساز نمی شود و هیچ تدبیری به سرانجام خود نمی رسد، هر چند برخلاف خواسته ی بدخواهان باشد.

۶- نتیجه

- داستان یوسف(ع) در قرآن، یکی از بهترین داستان هاست، چرا که علاوه بر عبرت‌ها و حکمت‌های ارزشمند موجود در آن، بین تمام اجزای داستان، هماهنگی و پیوندی مستحکم برقرار است، به گونه‌ای که هر قسمتی با قسمت قبل و بعد خود، تکمیل می‌شود.

- حوادث موجود در این داستان، در جهت بسط و گسترش مفهوم درونمایه ی اصلی و اثبات عملی آن در پایان داستان، به پیش می‌روند.

- درونمایه ی اصلی در داستان یوسف(ع)، مساله ی « ولایت خداوند بر بندگان مخلص خود» است و درونمایه های فرعی و جزئی داستان، همگی در جهت تقویت و برجسته سازی مفهوم درونمایه ی اصلی به کار رفته اند.

- شخصیت یوسف(ع)، نحوه ی برخورد او در شرایط مختلف و توکل و اطمینان لحظه به لحظه ی وی به خداوند، یکی از سرنخ های کشف درونمایه ی اصلی است.

- حوادث داستان، نقشه های مکرر ظالمان و بدخواهان و در نهایت، نقش بر آب شدن حيله های آنان توسط پروردگار و ظهور اراده ی خداوندی، به زیبایی تمام، ولایت خداوند بر بنده ی مخلص خود را نشان می دهد.

- گفتارها و سخنان برخی شخصیت‌ها بویژه یعقوب و یوسف (ع) یا راوی داستان (خداوند) و انگاره‌های تکرار همچون افعال مضارع منسوب به خداوند و ضمایی که مرجع آن‌ها یوسف (ع) می‌باشد، به طور خاص نمایانگر درونمایه‌ی اصلی داستان است.

- برخی صحنه‌های خاص داستان همچون صحنه‌ی به چاه افکندن یوسف و وحی الهی به وی در همان صحنه، صحنه‌ی شهادت شاهد بر بی‌گناهی یوسف و صحنه‌ی سجده پدر و مادر و برادران بر یوسف، نمایانگر ولایت خداوند بر بنده‌ی مطیع خویش است.

منابع

قرآن کریم

اسکولز، رابرت. (۱۳۸۳)، عناصر داستان، ترجمه‌ی فرزانه طاهری، تهران: مرکز، چاپ دوم. ایرنا ریما، مکاریک. (۱۳۸۴)، دانش نامه‌ی نظریه‌های ادبی معاصر، ترجمه‌ی مهران مهاجر و محمد نبوی، تهران: آگه، چاپ یکم.

بستانی، محمود. (۱۴۰۹)، الاسلام و الفن، مشهد: مجمع البحوث الاسلامیه. پراین، لارنس. (۱۳۷۶)، تاملی دیگر در باب داستان، ترجمه‌ی محسن سلیمانی، تهران: انتشارات سوره. جوادی آملی، عبد الله. (۱۳۸۲)، سرچشمه‌ی اندیشه «مجموعه‌ی مقالات و مقدمات قرآنی، قم: اسرا، جلد ۱. حورایی، سید مجتبی. (۱۳۸۹)، یوسف قهرمان خوبی‌ها / نگاهی از منظر روان‌شناسی به داستان حضرت یوسف (ع)، تهران: کلمه گران، چاپ دهم.

خزائلی، محمد. (۱۳۷۱)، اعلام قرآن، تهران: موسسه انتشارات امیر کبیر، چاپ چهارم. داد، سیما. (۱۳۹۰)، فرهنگ اصطلاحات ادبی: واژه نامه مفاهیم و اصطلاحات ادبی فارسی و اروپایی (تطبیقی و توضیحی)، تهران مروارید، ج ۵.

سلیمانی، محسن. (۱۳۸۳)، فن داستان نویسی، تهران: امیرکبیر، چاپ چهارم. ضیاء آبادی، محمد. (۱۳۸۳)، کلام النور، نور الکلام (تفسیر سوره‌ی یوسف)، تهران: بهاران، بنیاد خیریه‌ی الزهراء چاپ اول.

طباطبایی، محمدحسین. (۱۳۸۷)، تفسیر المیزان، ترجمه‌ی سید محمد باقر موسوی همدانی، قم: دفتر انتشارات اسلامی، چاپ ۲۶.

طبرسی، فضل بن حسن. (۱۳۶۰)، ترجمه‌ی مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ترجمه‌ی مترجمان، تهران: فراهانی، ج ۱۲.

طنطاوی، محمد سید. (۱۹۹۶)، القصه فی القرآن الکریم، القاهرة: نهضة مصر الطباعة و النشر و التوزيع.

- عباس نژاد، محسن. (۱۳۸۵)، راهنمای پژوهش در قرآن و علوم روز: قرآن، ادب و هنر، مشهد: بنیاد پژوهش‌های قرآن حوزه و دانشگاه، چاپ اول.
- غلامرضایی، علی اصغر. (۱۳۹۰)، درآمدی بر ساختار روایت قصه‌های قرآن، تهران: دانشکده‌ی صدا و سیمای جمهوری اسلامی ایران، چاپ اول.
- فورستر، ادوار مورگان. (۱۳۸۴)، جنبه‌های رمان، ترجمه‌ی ابراهیم یونسی، تهران: نگاه.
- فولادوند، محمدمهدی. (۱۴۱۵)، ترجمه‌ی قرآن، تهران: دارالقرآن الکریم.
- کاظمی، شهاب. (۱۳۷۹)، پژوهشی در شیرین‌ترین قصه‌های قرآن یا تفسیر سوره یوسف(ع)، همدان: دانشجو.
- محدثی، جواد. (۱۳۶۵)، هنر در قلمرو مکتب، قم: سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، چاپ اول.
- مستور، مصطفی. (۱۳۷۹)، مبانی داستان کوتاه، تهران: مرکز.
- ملکیان، محمدباقر. (۱۳۹۱)، داستان‌های قرآن در تفسیر المیزان، تهران، سازمان اوقاف و امور خیریه، انتشارات اسوه.
- مهدوی، سید سعید. (۱۳۸۱)، نگاهی به قصه و نکات تربیتی آن در قرآن، قم: بوستان کتاب، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
- میرصادقی، جمال و میرصادقی، میمنت (ذوالقدر) (۱۳۷۷)، واژه نامه هنر داستان نویسی/فرهنگ تفصیلی اصطلاح‌های ادبیات داستانی، تهران: مهناز، چاپ اول.
- (۱۳۹۰)، راهنمای رمان نویسی، تهران: سخن، چاپ اول

